

زیر آسمان به رنگ خون

امام اکبر سولیان
اساد ان گلفر

www.ketab.ir

سرشناسه: سالیوان، مارک تی، ۱۹۵۸ - م.

Sullivan, Mark T., 1958

عنوان و نام پدیدآور: زیر آسمانی به رنگ خون / نویسنده مارک سولیوان؛ مترجم ساسان گلفر.

مشخصات نشر: تهران: نشر خوب، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۵۹۰ ص. ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۹۸۳-۰۱-۳

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

پادداشت: Beneath a Scarlet Sky. — عنوان اصلی:

موضوع: داستان‌های انگلیسی — قرن ۲۱ م. / English fiction — 21th century

شماره افزوده: گلفر، ساسان، ۱۳۴۹ - مترجم

رده‌بندی کنگره: PZ۳

رده‌بندی دیویی: ۸۲۳/۹۲

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۸۴۹۴۰۱

۹۰۰۱۳۰۱



نشر خوب | ناشر کتاب‌های خوب |

زیر آسمانی به رنگ خون

نویسنده: مارک سولیوان

مترجم: ساسان گلفر

ویراستار ادبی: سمیرا امیری

ویراستار فنی: زهرا رشیدی - فرزاد مرادی

طراح جلد نسخه فارسی: نیلوفر مرادی

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: شهرزاد شاه‌حسینی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۹۸۳-۰۱-۳

نوبت چاپ: اول - ۹۹

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: پرسیکا

چاپ: شهسواری

صحافی: مهرگان

قیمت: ۶۹۰۰۰ تومان



۰۲۱-۶۳۵۶۲



www.khoobb.com



info@khoobb.com

مقدمه

اوایل فوریه ۲۰۰۶، من چهل و هفت ساله بودم و در حوض زندگی ام. تابستان پیش، برادر کوچک ترم، که بهترین دوستم هم بود، از فرط مصرف مشروبات الکلی، حال را دست داد. در آن زمان یک رمان نوشته بودم که هیچ کس از آن خوشش نداشت. بودم در کارم مدام مشکل و درگیری داشتم و در آستانه ورشکستگی مالی بودم.

گرگ و میش غروب، تنها بوی باران داشت. در بزرگراهی در مونتانا^۱ رانندگی می کردم که به فکر بیمه عمرم افتادم و متوجه شدم که مرده من بیشتر از زنده ام ارزش دارد. تا وقتی که به انتهای آزادراه رسیدم، همایش دایرین فکر بودم. برف می بارید و نور کم بود. هیچ کس متوجه نمی شد که خودکشی کرده ام.

اما بعد در آن کولاک برف و بوران با چشم ذمه هم سرم و پسرهایم را دیدم و احساس و ذهنیتم عوض شد. وقتی از بزرگراه برون می رفتم، داشتم می لرزیدم و لرزشم غیرقابل کنترل بود. در آستانه فروپاشی روانی سر فرود آوردم و به خدا و کائنات التماس کردم که کمکم کنند. دعا و خواهش مردم یک داستان به من داده شود، چیزی عظیم تر و فراتر از خودم، پروژه ای که بتوانم خودم را توی آن گم کنم.

باورتان بشود یا نه، همان شب، در یک مهمانی شام در بوزمان^۲ مونتانا - درست

1. Montana

2. Bozeman

همان شهر - تکه‌ای از یک داستان فوق‌العاده و ناگفته از جنگ جهانی دوم را شنیدم که پسر ایتالیایی هفده‌ساله‌ای قهرمان آن بود.

اولین واکنشم این بود که داستان زندگی پینو للا^۱ در بیست‌وسه ماه آخر جنگ نمی‌تواند واقعیت داشته باشد. اگر داشت، قبلاً آن را شنیده بودیم، اما بعد متوجه شدم که پینو (تلفظ درست آن پی - نو است) هنوز هم زنده است و شش دهه بعد از آن ماجراها در ایتالیا زندگی می‌کند و البته سی سال از این مدت را در بورلی هیلز^۲ و ماموت لیکز^۳ کالیفرنیا به سر برده است.

به او تلفن زدم. آقای للا در ابتدا مایل نبود با من صحبت کند. گفت که قهرمان نیست و دهه پیش یک ترسو است و همین حرفش کنجکاوی‌ام را بیشتر جلب کرد. سرانجام، بعد از چند تماس تلفنی دیگر، موافقت کرد که اگر به ایتالیا بروم، مرا ببیند. با هواپیما به ایتالیا رفتم و سه هفته را در ویلایی قدیمی در شهر کوچک لیساً^۴ کنار دریاچه ماجوره^۵ در شمال میلان با پینو گذراندم. آن موقع پینو هفتادونه ساله بود، اما هیכלی درشت داشت و قوی، خوش‌قیافه، جذاب و خنده‌رو بود و اغلب جواب سربالا می‌داد و از پرداختن به مسائل جدی طفره می‌رفت. روزها و ساعت‌های متمادی به صحبت‌هایش گوش دادم و او خاطرات گذشته‌اش را زنده می‌کرد.

بعضی از خاطراتش را آن قدر زنده تعریف می‌کرد که تصاویرش جلوی چشمم ظاهر می‌شد. بعضی خاطرات دیگرش کم‌فروغتر بود. مجبور بودم با پرسش‌های مکرر آن‌ها را واضح‌تر کنم. از حوادث و شخصیت‌های خاصی هم به‌وضوح پرهیز می‌کرد، و موارد دیگری هم بود که به نظر می‌رسید به هیچ‌وجه ناخوشایست درباره آن‌ها صحبت کند. گاهی برای پرداختن به این مسائل دردناک به پیمبر دست‌آوردم و او تراژدی‌هایی را بازگو کرد که هر دو حق‌ها به گریه افتادیم.

طی سفر اولم در میلان با چند نفر از تاریخ‌نگاران هولوکاست صحبت کردم و همچنین مصاحبه‌هایی با کشیش‌های کاتولیک و پارتیزان‌های مقاومت داشتیم. همراه با پینو از چند مکانی بازدید کردیم که صحنه‌های اصلی آن وقایع بودند. در

1. Pino Lella

2. Beverly Hills

3. Mammoth Lakes

4. Lesa

5. Maggiore

کوه‌های آلپ اسکی و کوهنوردی کردم تا مسیرهای فرار را بهتر بشناسم. پینو در پیاتزاله لورتو^۱ از شدت غم و اندوه از پا درآمد و من نگهش داشتم و در خیابان‌های اطراف کاستلو اسفورتزکو^۲ شاهد آن بودم که چگونه امواج رنج و اندوه فقدان عزیزان از دست‌رفته به او هجوم آورد. جایی را بهم نشان داد که برای آخرین بار بنیتو موسولینی^۳ را آنجا دیده بود. در کلیسای جامع میلان یا دوآمو^۴ وقتی داشت برای مردگان و شهدا شمع روشن می‌کرد، می‌دیدم که دست‌هایش سخت می‌لرزید. در آن مدت داشتم صدای مردی را می‌شنیدم که به دو سال از زندگی خارق‌العاده زندگی من دوباره می‌انداخت؛ به آغاز دوران رشد خود در هفده‌سالگی و پیر شدن در هجده‌سالگی. فرازها و فرودها، آزمون‌ها و پیروزی‌ها، و عشق و دل‌شکستگی. در مقایسه آنچه او در سنین جوانی از سر گذرانده و تحمل کرده بود، مشکلات شخصی من و بهار زندگی من کوچک و ناچیز به نظر می‌رسید. نگرش او نسبت به تراژدی‌های زندگی من چشم‌انداز جدیدی به من داد. به تدریج درمان شدم و التیام یافتم و دوستی من با پیم به سرعت شکل گرفت. وقتی به وطن برگشتم، احساس کردم حالم از آنچه در چندین سال گذشته احساس می‌کردم، بهتر است. بعد از این سفر و طی یک دهه پس از آن، چهار مرتبه دیگر هم به آنجا رفتم و در زمانی که کتاب‌های دیگری در دست داشتم، درباره داستان پینو تحقیق کردم. از چندین مرکز تحقیقاتی و تاریخ‌نویسانی در ایتالیا، آلمان و انگلستان متحده مشاوره گرفتم و چندین هفته در آرشیوهای اسناد مربوط به جنگ در این کشورها، وقت صرف کردم. با شاهدان عینی و بازماندگان هولوکاست - لاقل با آن‌هایی که توسط من پیدایشان کنم - مصاحبه کردم تا رویدادهای مختلف داستان پینو را راست‌آرمایی کنم و همچنین با فرزندان و دوستان کسانی حرف زدم که مدت‌ها پیش از دنیا رفته بودند؛ از جمله با اینگرید بروک^۵، دختر یک ژنرال مرموز نازی که به پیچیدگی هسته مرکزی داستان دامن می‌زند.

هر جا که امکان داشت، سعی کردم واقعیت‌های برگرفته از آن مطالب آرشیوی،

1. Piazzale Loreto

2. Castello Sforzesco

3. Benito Mussolini

4. Duomo

5. Ingrid Bruck

مصاحبه‌ها و شهادت دادن افراد را بی‌کم‌وکاست وارد داستان کنم. اما خیلی زود متوجه شدم که اسناد و مدارک مربوط به ماجرای پینو، اگر نگوییم اندک، بسیار پراکنده است؛ چون نازی‌ها در زمانی که جنگ جهانی دوم داشت به پایشان نزدیک می‌شد، بسیاری از اسناد را سوزانده بودند.

علاوه‌براین با نوعی اختلال فراموشی مزمن جمعی دربارهٔ ایتالیا و ایتالیایی‌ها در میان نویسندگان آثار تاریخی پس از جنگ جهانی دوم مواجه شدم که فرایند را کند کرد. کتاب‌های بی‌شماری دربارهٔ روز دی^۱، میدان‌های نبرد متفقین در سراسر اروپای غربی و تلاش انسان‌های شجاعی نوشته شده که جان خود را به خطر انداخته تا قتل‌انین هولوکاست را در کشورهای دیگر اروپایی نجات بدهند، اما به اشغال ایتالیا به سبب نازی‌ها و به اصطلاح - راه‌آهن زیرزمینی کلیسای کاتولیک که برای نجات یهودان این "بایی درست شد، کمتر توجه شده است. در جریان نبرد برای آزادسازی ایتالیا حدود سه ت هزار تن از سربازان متفقین جان خود را از دست دادند. حدود صد و چهل هزار ایتالیایی نیز در دورانی کشته شدند که این کشور در اشغال نازی‌ها بود و بالاین حال - ریزش این دوران و نبرد برای آزادی ایتالیا آن قدر کم نوشته شده است که مورخان آن را «جبههٔ فراموش شده» نامیده‌اند.

بخش بزرگی از این فراموشی را خرد ایتالیایی‌هایی که از جنگ جان به در بردند، پدید آورده‌اند. پارتیزان سالخورده‌ای به من گفت: «ما هنوز جوان بودیم و می‌خواستیم فراموش کنیم. می‌خواستیم چیزهای و سنتی که از سر گذرانده‌ایم، پشت‌سرمان جا بگذاریم. در ایتالیا هیچ‌کس از جنگ جهانی دوم صحبت نمی‌کند، بنابراین هیچ‌کس هم آن را به یاد نمی‌آورد.»

با توجه به سوزاندن اسناد، فراموشی جمعی و مرگ بسیاری از شخصیت‌ها از زمانی که داستان را برای اولین بار شنیدم، مجبور شدم بعضی جاها صحنه‌ها و گفت‌وگوهایی را صرفاً بر مبنای آنچه دهه‌ها بعد در حافظهٔ پینو بر جا مانده، شواهد فیزیکی پراکندهٔ باقی‌مانده و تخیل خودم که از تحقیقاتم نیروی بیشتری گرفته

۱. D. J. day، روز ورود متفقین به خاک اروپا از ساحل نرماندی فرانسه، ششم ژوئن ۱۹۴۴

بود و حدس و گمان‌های خودم براساس اطلاعات دریافتی بسازم. در بعضی موارد، رویدادها و شخصیت‌هایی را نیز در هم ادغام یا فشرده کردم تا انسجام روایت حفظ شود و بعضی رویدادهایی را که برای من کوتاه‌تر توصیف شده بود، شرح و بسط بیشتری دادم و دراماتیزه کردم.

در نتیجه، داستانی که می‌خوانید یک اثر روایی غیرداستانی نیست، بلکه رمانی زندگینامه‌ای و تاریخی است براساس آنچه بین ماه‌های ژوئن ۱۹۴۳ تا مه ۱۹۴۵ بر پینا گذشت.